

یادآوری

فصل ۱۳: فضیلت دشمنی با دنیا و اهلش و دوستی با آخرت و اهلش و بیان صفات اهل دنیا

يَا أَحْمَدُ! أَبْغِضِ الدُّنْيَا وَأَهْلَهَا، وَأَحِبَّ الْآخِرَةَ وَأَهْلَهَا. قَالَ: يَا رَبِّ! وَمَنْ أَهْلُ الدُّنْيَا؟
وَمَنْ أَهْلُ الْآخِرَةِ؟ قَالَ: أَهْلُ الدُّنْيَا: ...

ای احمد! دنیا و اهلش را ناخوش دار و آخرت و اهلش را دوست بدار. پیامبر عرض کرد: پروردگارا، اهل دنیا و اهل آخرت چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: اهل دنیا ...

در توضیح این فصل به فراز ۶۶م از حدیث رسیدیم.

فراز ۶۶: عَجَب

«يَحْمَدُونَ أَنْفُسَهُمْ بِمَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَدَّعُونَ بِمَا لَيْسَ لَهُمْ»

خود را به واسطه‌ی آن چه انجام نداده‌اند، می‌ستایند؛ و چیزی را ادعا می‌کنند که در آن‌ها نیست.

بحث کبر و عجب مطرح شد. کبر تعریف شد به خودبزرگی بینی در مرحله‌ی نفس اماره. عجب هم تعریف شد به خودبزرگی بینی در مرحله‌ی عوالم بالاتر نفس. به همین دلیل پیچیدگی هم کشف و هم درمان عجب بالاست به خصوص در مرحله‌ی درمان بسیار کار سخت‌تر خواهد شد.

این هشدار هم داده شد که معمولاً در تحصیل علم است که عجب به سراغ انسان می آید. در کسانی که به دنبال مال و مقام و مسائل دنیوی هستند بیشتر کبر مطرح می شود.

مراتب عجب

مراتب عجب به صورت پنج مرتبه بیان شد با توجه به آیات و روایات.

مرتبه ی اول: خوب دیدن خود و افعال و صفات خود

مرتبه ی اول به توجه به صفات و کارهای خوب برمی گشت.

مرتبه ی دوم: باز شدن باب توجیه بعد از استمرار خوب دیدن خود

مرتبه ی دوم به توجیه کارهای خوب و حتی بد برمی گشت، که آیه ی ۸ سوره ی مبارکه ی فاطر شاهد آورده شد.

مرتبه ی سوم: از دست رفتن مقام خوف

مرتبه ی سوم مرتبه ای بود که مقام خوف از شخص گرفته می شود. لذا فرد توجیه می کند. توجیه این که من از افرادی هستم که شوقی هستم و خوفی نیستم و لذا گریه نمی کنم. زیاد می گویند که مکتب تربیتی مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی مکتبی خوفی بوده است. مکتب آیت الله قاضی شوقی بوده است. این درست است ولی این حال ایشان بوده است و به ما مربوط نمی شود. مقام خوف، شوق و خوف بر نمی دارد. همین آقای قاضی گریه هایش معروف است. مقام خوف باید باشد. این آیه ی «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»^۱ در شأن همان کسانی است که در آیات بعدی در مورد نعمات بهشتی که شامل حال این ها خواهد شد توضیح داده می شود. مقام خوف از مقامات عالی در سیر و سلوک هم هست.

مرتبه ی چهارم: بریئ الذمه دانستن خود و متهم کردن دیگران

مرتبه ی چهارم کم کم بد دیدن دیگران است. این تقریباً در بحث بعدی می آید ولی الآن می گوییم. باید در باب «و یذکرون مساوی الناس» مطرح شود.

^۱ انسان، ۱۰

مرتبه‌ی پنجم: منت گذاشتن بر خداوند و اولیای الهی

مرتبه‌ی پنجم که ان شاء الله کسی گرفتار آن نشود منت گذاشتن بر خدا و رسول است. به این معنا که وزنی ببیند برای خودش و خودش را وزنه‌ای بداند که وارد شده است در میان مسلمین. آیه‌ی مبارکه‌ی «يَمْتُونِ عَلِيكَ أَنْ أَسْلَمُوا»^۲ که در باب انسان‌های جاهل نازل شده است را بزرگان در این معنا از آن استفاده کرده‌اند. آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی بلد که «يَقُولُ أَهْلَكَ مَا لَأَلْبَدَا»^۳ به این اشاره دارد که فرد می‌گوید که من در راه خدا پول زیادی خرج کردم. حالا این پول کجا رفت؟

بحث این جلسه

ادامه‌ی فراز ۶۶: عجب

مراتب عجب

بررسی روایی

در کتاب روایاتی آمده است که این مراتب را در آن‌ها می‌بینیم.

۹۲۶. عن علي بن سويد المديني عن أبي الحسن موسى - عليه السلام - قال سألتُه عن العُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ. فقال: «الْعُجْبُ درجاتٌ: منها أن يُزَيَّنَ للعبد سوءُ عمله، فيراه حسناً فيعجبُه، ويحسبُ أنه يُحسِنُ صنْعاً؛ ومنها أن يؤمن العبدُ برَبِّه، فيمننَ على الله - تبارك وتعالى - ، والله تعالى عليه فيه المنُّ.»

علی بن سويد مدینی می‌گوید: از امام کاظم - علیه السلام - درباره خودبینی و عُجْبی که عمل را تباه می‌کند پرسیدم، فرمود: «خودبینی درجاتی دارد: از جمله آن‌ها این است که عمل بد بنده برایش آراسته شود و آن را نیکو پندارد و

^۲ حجرات، ۱۷

^۳ بلد، ۶

از آن خوشش بیاید و گمان کند کار خوبی انجام داده است و از جمله آن ها این است که بنده به پروردگارش ایمان بیاورد و به خاطر آن بر خداوند تبارک و تعالی منت بگذارد در حالی که در واقع باید ممنون خداوند باشد.»

در این روایت به مرتبه‌ی اول و مرتبه‌ی پنجم از مراتب عجب، که بیان شد، اشاره شده است.

روایت دیگر که خیلی معروف است از حضرت عیسی علیه السلام است:

۹۲۷. قال أبو عبدالله . عليه السلام : «مَنْ أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ هَلَكَ، وَمَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَإِنَّ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ قَالَ: دَاوَيْتُ الْمَرْضَى فَشَفَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَأَبْرَأْتُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَعَالَجْتُ الْمَوْتَى فَأَحْيَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَعَالَجْتُ الْأَحْمَقَّ، فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِصْلَاحِهِ.» فَقِيلَ: يَا رُوحَ اللَّهِ! وَمَا الْأَحْمَقُّ؟ قَالَ: «الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ وَنَفْسِهِ، الَّذِي يَرَى الْفَضْلَ كُلَّهُ لَهُ لِأَعْلِيهِ، وَيُوجِبُ الْحَقَّ كُلَّهُ لِنَفْسِهِ وَلَا يُوجِبُ عَلَيْهَا حَقًّا، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُّ الَّذِي لِأَحِيلَةَ فِي مَدَاوَاتِهِ.»

امام صادق . عليه السلام . فرمود: «هرکس خودپسندی کند، هلاک شود و هرکس رأی و نظر خود را از همه برتر بداند و خودرأیی کند، نابود شود. همانا عیسی بن مریم . عليه السلام . فرمود: بیماران را مداوا کردم و به اذن خداوند آنان را شفا بخشیدم، کور مادرزاد و پیس را به اذن خداوند شفا دادم و مردگان را به اذن الهی زنده کردم، اما چون درصدد معالجه احمق و نادان برآمدم، نتوانستم او را مداوا کنم. به آن حضرت گفته شد: ای روح الله! احمق کیست؟ فرمود: خودپسند و آن که از خودش خوشش می‌آید و تمام برتری را از آن خود می‌داند نه (برای رقیب و دیگران و) به ضرر خودش و خود را کاملاً حق به جانب می‌پندارد و برای دیگری حقی قائل نیست. این، همان احمقی است که هیچ راهی برای مداوایش وجود ندارد.»

ریا را در کتاب‌های فقهی تشبیه به نجاست می‌کنند. نجاست هر جا بیاید با خودش یک فسادی را می‌آورد. لذا می‌گویند ریا مثل نجاست است. برای سالک هم عجب مثل نجاست است. لذا می‌فرماید «من أعجب بنفسه هلك و من أعجب برأيه هلك.» هرکسی به این هم عجب پیدا کند که من هستم که رأی دارم و تدبیر می‌کنم. در حدیث عنوان بصری داشتیم که در مرحله‌ی اول حضرت فرمودند مالت را از خودت نبین یعنی به انفاقات و کارهای خیری

که با مالت انجام می‌دهی عجب پیدا نکنی. مرحله‌ی بعد این است که تدبیر و رأی را هم از خودت نبین. از هشدارهای مهم به سالک این است که از موفقیت در کارهای سلوکی دچار عجب نشود و از عدم موفقیت هم مأیوس نشود. در دستورات عملی هم از این نکته استفاده کرده‌ایم که در ادامه می‌گوییم.

بعد حضرت عیسی علیه السلام می‌فرمایند که من با دم عیسایی بیماران بسیاری را شفا دادم؛ کسی که کور بود؛ و پیسی داشت را شفا دادم. حتی موتی را زنده کردم به اذن الله. اما می‌فرماید این نفس من نتوانست آدم احمق را معالجه کند. «فقیل یا روح الله و ما الأحمق؟ قال المعجب بفکره و بنفسه» کسی که فضل و خوبی‌ها را از خودش می‌داند و نه بر علیه خودش. همیشه هم حق را به خودش می‌دهد و کارش را توجیه می‌کند. بر علیه خودش حقی را نمی‌بیند. «فذاک الأحمق التی...». کسی که می‌خواهد درمان شود باید زمینه‌ای برای درمان داشته باشد. مثلاً سنگ اساساً زمینه‌ی حیات ندارد که حضرت عیسی بخواهد وی را حیات دهد. لذا کسی که معجب به نفس است اصلاً زمینه‌ای ندارد. اصلاً زمینه فاسد است. چرا؟ چون او ایرادی در خود نمی‌بیند. آدم اکمه می‌داند که نباید این طور باشد؛ می‌داند که مشکل دارد و باید شفا پیدا کند. اما آدم احمق نمی‌فهمد مشکل دارد. یکی از مشکلات پزشکان روان‌شناس دارو دادن به بیمارهای روانی است. چون بیمار می‌گوید که من مریض نیستم که بخواهم دارو مصرف کنم. لذا در دستورات درمانی خیلی از دستورات علاوه بر پیشگیری دستورات مربوط به معرفت است.

دستورات علمی برای مقابله با عجب

ما دقیقاً همان دستوراتی که در باب کبر گفتیم و همان تقسیم‌بندی به روش‌های علمی و عملی را تکرار می‌کنیم. ابتدا دستورات علمی را مطرح می‌کنیم.

دستور اول: معرفت النفس

به لحاظ علمی یک دستور کلان به ما داده‌اند که تحلیلش مفصل است ولی انصافاً کلام فصلی است. کلام، کلام امام باقر علیه السلام است که «سُدَّ سَبِيلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ»^۴. این در واقع هم درمان علمی است و هم درمان

^۴ تحف العقول، ص ۲۸۵

عملی. تمام دستورات بعدی هم روی همین مبنا هستند. معنای روایت این است که از طریق معرفت النفس راه عجب را سد کن.

مرحوم آیت الله حسینی تهرانی که از مرحوم علامه‌ی طباطبایی رضوان الله علیهما سؤال می‌کند از آخرین مرتبه‌ی عجب می‌پرسد که این «أنا» را چطور از بین ببریم. مرحوم علامه می‌فرماید که از طریق «احراقیه» قابل حل است. این مسأله بسیار پیچیده است. حتی خود علامه هم از آیت الله قاضی رضوان الله علیهما این را پرسیده بودند.

دستور دوم: توجه به تمام دستورات مراتب کبر

دستور بعدی این است که تمام دستورات علمی و عملی که در باب کبر قبلاً گفته شد، تماماً در این جا می‌آید. یعنی در نظر داشته باشید که در روایات این‌ها ممزوج هم گفته می‌شود. وقتی که از امام علیه السلام، درمان کبر را می‌پرسند درمان عجب را می‌فرمایند و برعکس. ولی در کلان قضیه کسی که می‌خواهد به درمان عجب بپردازد باید درمان کبر را انجام داده باشد. توجه به حقارت نفس اماره، حقارت دنیا، دنیا و ...، توجه به این که زشتی نفس اماره در عوالم دیگر خیلی بهتر دیده می‌شود و مراتب عالم آخرت به مراتبی است که در این دنیا از نفس خود به آن‌ها پرداخته است.

خاطره‌ای نقل شد از آقای روزبه که وقتی از ایشان غیبت کرده بودند در خواب آمدند و خیلی عصبانی بودند. این شاهده‌ی است بر این مطلب که زشتی گناهان در عوالم دیگر به مراتب بارزتر و مشهودتر است. لذا ایشان که به این مسأله در زمان حیاتشان حساس بودند پس از وفات بیشتر عصبانی می‌شوند چون بهتر زشتی آن را می‌فهمند و می‌بینند.

در روایت داریم که عذاب حسرت برای اهل جهنم یکی از بدترین عذاب‌هاست. یکی از اسامی روز قیامت روز حسرت است، یوم الحسره. حتی داریم که مؤمنان هم حسرت می‌خورند. روایت داریم خطاب به ابی‌ذر که دونفر هر دو در بهشت هستند ولی یک نفر از آن‌ها نوری را می‌بیند که می‌پرسد این نور کیست؟ می‌گویند این نور برادرت فلانی است؛ وقتی یادش می‌آید که چقدر با هم بوده‌اند می‌پرسد که چرا او بالاتر است؟ پاسخ می‌آید که او از تو افضل بوده است. این جاست که او حسرت می‌خورد.

اگر کبر در فرد دارد رشد می کند باید بداند که یک چیز زشتی است که در او دارد رشد می کند.

بعد از درمان کبر وارد درمان عجب می شویم.

دستور سوم: ارزیابی دائمی خود با معیارهای صحیح در کسب علم نظیر خضوع، خشوع و تواضع

دستور بعدی این است که انسان تمرین بکند و ملاک‌هایی را که برای خضوع و خشوع برای ما گفته‌اند را دائم مرور بکند.

«يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ أُوتِيَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَا يُبْكِيهِ لِحَقِيقٍ أَنْ يَكُونَ قَدْ أُوتِيَ عِلْمًا لَا يَنْفَعُهُ إِنَّ اللَّهَ نَعَتَ الْعُلَمَاءَ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا»^۵

این روایت پیغمبر صلوات الله علیه، از نصایح ایشان به ابی ذر است. می فرمایند اگر در مراتب علم پیش می رود ولی این علم او را گریان نمی کند؛ خاضع نمی کند؛ وادار به بکاش نمی کند این آدم سزاوار آن است که گفته شود علمی به او داده شده است که به هیچ دردش نمی خورد.

بعد می فرمایند که خداوند در قرآن علما را این طور نعت و توصیف کرده است که وجه ممیز و مشخص علما این است که دائماً در حال رکوع و سجودند و وقتی آیات قرآن بر آن‌ها خوانده می شود با چانه روی زمین می آیند. این با چانه آمدن کنایه است از این که با تمام وجود می آیند. خرّ با قعد تفاوت دارد. خرور به آن ریزش آبشارگونه‌ی آب از بلندی گفته می شود. در سجده می گویند که «سبحان ربنا إن كان وعد ربنا لمفعولاً»^۶. یعنی با این علامت‌ها خودمان را علامت بزنییم. آیا من عالمم؟ آیا این حالاتی که پیغمبر فرمود برای من آمد؟ به خصوص الآن و در این ایام محرم. خود را امتحان کنید و ببینید که در مجلس سیدالشهدا با تکلف گریه می کنید یا راحت و بدون دردسر گریه می کنید.

^۵ مکارم الاخلاق، ص ۴۶۲

^۶ اسراء، ۱۰۸

نصیحت مرحوم نهانندی را فراموش نکنیم در پاسخ کسی که سؤال کرد که چه کنم که حال بکائیم بیشتر شود چقدر عصبانی شدند و فرمودند که مگر کسی به زن بچه مرده گریه یاد می دهد؟ کسی که درد و غصه دارد دنبال جا می گردد که گریه کند. این علامت این است که انسان غصه دارد. آدمی که دور از وطن حقیقی اش است؛ در غربت است. خوش به حال کسی که خود را در غربت احساس می کند.

۹۲۹. قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيَمَارِي بِهِ السُّفَهَاءَ، أَوْ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ يَصْرِفَ بِهِ النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ، يَقُولُ: أَنَا رِئِيسُكُمْ، فَلْيَتَّبِعُوهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. إِنَّ الرِّيَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا، فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ، وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، لَمْ يَنْظُرِ اللهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

رسول خدا. صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ . فرمود: «هرکس دانشی بیاموزد تا به سبب آن با نادانان مجادله و خودنمایی کند یا به دانشمندان فخرفروشی کند یا مردم را به خود متوجه سازد و بگوید من رئیس شما هستم، جایگاهش در آتش است. همانا ریاست، جز برای اهلش شایسته دیگری نیست، پس هرکس مردم را به خود دعوت کند، در حالی که داناتر از او در میان آن هاست، خداوند در قیامت به دیده عنایت بر او ننگرد.»

کسی که علمی را یاد می گیرد تا خودنمایی کند به واسطه ی آن به آدم های نفهم یعنی آدم های سطحی نگر، یا به علما مباهات کند یا مردم شیفته ی او شوند {ترجمه غیردقیق} که بگوید من رئیس ایشان هستم پس خودش را برای آتش آماده کند ... کسی که مردم را به خود بخواند و بداند که دیگری اعلم از اوست بداند که در روز قیامت که همه محتاج توجه پروردگارند خدا به وی توجه نمی کند. در جای دیگری دارد که این آدم بدعت گذار است و گمراه.

در لغت، احمق به آدم های کم عقل می گویند. در بحث های دینی و فرهنگ دینی به آدم سطحی نگر، احمق و سفیه گفته می شود. یک استاد مبرز وقتی عجب به وی دست می دهد که دیگران به وی می گویند عجب انسان باسوادی است. چه کسانی به وی می گویند چقدر باسواد است؟ کسانی که سطحی نگر هستند.

داستان آن مکاشفه ای که دست های مرده ها از قبر بیرون بود گفته شد. نکته این است که انسان باید به این توجه کند که پس از مرگ دستش خالی نباشد. این توجه باعث می شود عجب از انسان گرفته شود. صعصعه در مقابل

معاویه می گوید که علی علیه السلام را در محراب دیدم که می گفت «أَوْ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ ...»^۷. این را آدم باید درک کند.

مقدمه‌ی نفس المفهوم ترجمه‌ی آقای شعرانی است. ایشان با آن عظمتش در آن مقدمه گفته است که من نشستم و محاسبه کردم و دیدم که کاری نکرده‌ام و دستم خالی است. لذا با آن جایگاه علمی این کتاب را ترجمه کرده تا شاید به واسطه‌ی این خدمتی که به ساحت اهل بیت علیهم السلام ارائه می‌کند خود را به ایشان متصل نموده و از عنایت ایشان استفاده کند.

در منیه المرید شهید ثانی دارد که خدمت استاد که رفتی مبادا سؤالی کنی که بخواهی امتحانش کنی که چقدر سواد دارد. این برای خودت کدورت می‌آورد. بخواهی به آن سؤال مباحث کنی برایت کدورت می‌آورد.

شیخ انصاری گاهی جامع المقدمات دستش بوده و وقتی می‌پرسیدند معلوم می‌شده که به یک طلبه‌ی جوان داشته درس می‌داده است.

در مکتب امام صادق علیه السلام، استاد این طور می‌گفتند که یک مکتب بوده است و نمی‌گفته‌اند که شما شاگرد چه سطحی هستی.

مرحوم آقای اشتهاردی با آن عظمت علمی که در حد ارائه‌ی درس خارج بود تا آخر عمر لمعه می‌گفت. دلیلش هم اولاً این بود که استاد خوب کم است و ثانیاً این که سایر دروس استاد به قدر کافی دارد.

استاد شیخ انصاری مرحوم صاحب جواهر وصیت کرد که بعد از من بروید سراغ شیخ انصاری. شیخ انصاری با وجود این وصیت و با وجود اهمیت و عظمت جایگاهی که قرار بود در اختیار ایشان قرار بگیرد، نامه نوشت به هم‌مباحثه‌اش در زمان طلبگی در مازندران و گفت که شما لایق‌تر بودی. او هم این طور پاسخ داد که شیخ انصاری در حال حاضر لیاقتش برای این مقام بیشتر است و شیخ مرجعیت جهان تشیع را عهده‌دار شد.

^۷ نهج البلاغه، حکمت ۷۷

مرحوم آیت الله بروجردی از مرجعیت به عنوان یک بلایی که بر ایشان نازل شده است تعبیر می کرد. هیچ کس در زمان ایشان در قم و نجف و خراسان رساله نداد. در زمان وفاتشان این روایت را می خواندند که «وَأَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ

النَّاقِدَ بَصِيرٌ»^۱

^۱ بحار الأنوار (چاپ بیروت)، ج ۱۳، ص ۴۳۲